

آمدن حضرت همایون بآباد بخیر هندون و فتح بر افغانان و رحلت نمودن

باز از نجیبان

چون در کابل شنیدند که در هندوستان بهر اقطار افغانان بواسطه حکومت برافراختند هر کدام
دم استقلال بیزنند و در هند ملوک طوایف شدند در منصورت آنحضرت در سال ۹۶۲ مسافرت
مخار که حرکات افلاک بان افتخار کند و نظرات کواکب بان مباحث نماید هندوستان نهضت
فرمودند منظم

زمانی که با کسری یار بود نظر بآن طالع سزاوار بود

روان شد باقبال فتح و ظفر سعادت بغیر و زلیش را مبر

سعد فلک نصرتش را ضامن جنود ملک در پیش هر زجان

منعم خان بحکومت و حراست کابل نصب گردید و در روز نهضت الویه عالییه از کابل بپول

لسان الغیب حاضر کرده تفادول جستند ازین بیت بشارت نصرت داد بپیت

دولت از مرغ همایون طلب سلیا و زانکه با زاغ وز عنق شهبه پیمت بنو

القصه آنحضرت مع شاهزاده محمد اکبر با سه هزار سوار براه کهر پیه روانه شده کوچ بکوچ با قطع

مسافت نموده بلاهور رسیدند افغانان از طنطنه نهضت موبک عالی پراگند و شدند دلاهور

بجنگ تبصره اولیای دولت در آمد بپیت

چو لشکر بود اندک و یار بخت به از بیکران لشکر و کار سخت

بعد رسیدن بلاهور افواج قاهره بسر کردگی بهرام خان خاننجانان بجانب جالندهر و پهلوان

تقین سرمودند و در مرتبه دران نواحی جنگ در میان آمد و ظفر و نصرت نصیب اولیای

دولت گردید بعد آن خاننجانان از دریای سنج عبور نموده در حوالی ماچی واره بوقت

شب با افغانه جنگ عظیم نمود و بارادت الهی شکست بر افغانان افتاد فیل اسپ و

دیگر اسباب بدست بهادران فیروزمند در آمده خاننجانان بعد فتح در سهند رسیدند

طرح اقامت انداخت و در نیوقت سلطان سکندر از استماع خبر غلبه لشکر منصور و

شکست نوکران خود از آگره کوچ کرده با هشتاد هزار سوار و فیلان و توپخانه بسیار در نزدیکی

سهند آمده برگ و معک خندق بر آورده آناه پیکار گردید خانان شهر را محکم کرده بقدر مقدر
 زد و میکرد و عراض نیاز متضمن رویداد بدرگاه والا ارسال داشته است عاصی مقدم تقدیر
 نمود انحضرت با وجود عارضه قوی از لاهور منهنجت فرموده بعد قطع مراحل در سهند نزول
 اقبال سهند نمودند و صفوف پیکار راسته مقابل غنیم که اصناف مضاعفت از لشکر پادشاهی
 بود در آمدند هر روز جنگ توپ و تفنگ در میان می آمد بعد چهل روز جنگ صفت اتفاق
 افتاد از آنجا که کار فرمایان قضا و قدر منشور سلطنت ابدی این خاندان والا شان در دیوان کرده
 تقدیر مثبت کرده بودند بکرم قادر مطلق فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردید شکست
 بر افغانان افتاد سلطان سکندر از معرکه برآمده رو بفرار نهاده در کوه سواک آمده بقلعه
 مانکوت اقامت در زید شاه ابوالعالی را بالشکرگران از سهند بجانب لاهور تعیین فرمودند
 که اگر سلطان سکندر از کوه براید مدافعان نماید و نیز بهات ولایت پنجاب را تشیت دهد
 و انحضرت بفتح و فیروزی از سهند روانه شده بیایک تخت دلی نزول اجلال سهند نمودند
 بار دیگر اکثر بلاد هندوستان بقبضه تصرف در آمده باعث امن و امان گردید و امر که
 درین هم مصدر ترددات شده بودند بجاگیرهای لایقه سهند از می یافتند و سکه و
 خطبه بتجدید بنام اقدس رواج یافت و آب رفته در جوامد و مراد خفته بیدار شد و کما
 بسته مفتوح گردید و دلهای خسته دو پذیرفت بوستان خزان را بهار گل کرد شب بچو
 را سحر پیدار گشت بقیه این سال فرخنده بعیش و عشرت در دارالملک دلی گذرانیدند
 و گلشن خلافت را از جو یار داد و دوش آب دادند در اثنای این حال بعرض متدی رسید که
 سلطان سکندر از کوهستان برآمده بر پرگنات پنجاب دست تصرف دراز کرده تا پرگنه
 چاری و شماله شروع تحصیل مال نموده و از شاه ابوالعالی از نیجت که با سپاه همراهی خود
 ساوکت تاهنجار دارد مدافع غنیم نمی شود روز بروز قوی میگردد و انحضرت حسب الصلاح
 ارکان دولت براسی رفع این لشورش شاهزاده کامگار نامدار فرخنده اختر محمد کبیر را
 با بهرام خان خانان روانه سهند نمودند و در وقت رخصت انواع الطاف پدران و عطای
 بزرگان نسبت بحال شاهزاده مصروف داشته این قطعه بر زبان مقدس آوردند

منظم

چراغی چون تواند رود و نامم چراغ روشن نباشد چشم جانم

بهر کار کے زیزدان یاریت باد ز عمر و ملک بر خور داریت باد
 شاہزادہ جان بخت بعد رخصت از حضور والا قطع مراحل نموده در حوالی قصبہ کٹانور نزول
 اجلال فرمودند سلطان سکندر از اوازہ انتہا ض موکب منصور دست از تصرف پرگنات
 باز کشیدہ در قلعہ مانکوت کہ مامن او بود رفتہ متخصن گردید از اسجا کہ بقا خاصہ آفریدہ گارہ و فنا
 نصیبہ آفریدہ است ہر کس کہ خلعت حیات پوشیدہ بناچار در کار گاہ مات عریان خواہد
 گشت یعنی چون زمان رحلت حضرت بادشاہ نزدیک رسید در روزی کہ منظر طلوع زہر
 بود بوقت شام بعزم دیدن آن کوکب نورانی بر بالائے کتاب خانہ برآمدہ محظہ الاستادہ
 قصد فرود آمدن نمودند در آن وقت مؤذن شروع بانگ نماز کرد انحضرت بتعظیم اذان در
 زمینہ دویم ارادہ نشستن کردند درجات زمینہ صفا کہ سنگ لغزیدہ داشت در زمان نشستن
 از پا در آمدہ بسرود آمدند و از زردبان فرود افتادہ بر زمین رسیدند و ضرب سخت بشقیقہ راست
 رسیدہ بہ بیہوشی منجر گشتند ہر چند اطبا و علما بعالجہ پرداختند فایدہ بران مترتب نگردید بالاخر
 داعی حق را بیک گویان بریاض رضوان خرامیدند نعل حضرت اقدس در کیلو کہری مغزالدین
 کیتباد مدفون کردہ مقبرہ متضمن عمارات عالیہ احداث نمودند چنانچہ ششمی در تعریف مقبرہ
 گفتہ است **پیت**

ہر کہ میخواید کہ بیند شکل فردوسین گویا آن قصر و ان باغ ہمایون بہین
 شعرائے والا فطرت و فضلائے بلند نکرت در تاریخ وفات انحضرت اگر چہ اشعار رنگین
 و ابیات ندرت تفسیر گفتمہ داد سخنوری دادہ اند اما این شعر بغایت نادر و موقع و برجہ
 آمدہ است **قطرہ**

ہمایون بادشاہان شاہ عادل	کہ فیض خاص او بر عام افتاد
بنائے دولتش چہن یافت فعت	اساس عمرش از انجام افتاد
چو خورشید جہانتاب از بلندی	ہمایون در نماز شام افتاد
جہان تاریک در چشم مردم	غلل در کار خاص عام افتاد
قضا از بہر تاریخش فرست زد	ہمایون بادشاہ از بام افتاد

مدت سلطنت مرتبہ اول دہ سال و مرتبہ دویم وہ ماہ *

ابولفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ بن بہاؤن بادشاہ

اگرچہ خواجہ عطا بیگ نژدینی در تاریخ کبیری و خواجہ نظام الدین احمد در طبقات کبیری و شیخ امداد فیضی منشی سرکار و شیخ فرید الخاطب بر ترضی خان در تاریخ اکبر شاہی و محمد شریف معتمد خان در اقبال نامہ جہانگیری احوال سعادت ایشمال آن بادشاہ قوی اقبال بشرح و بسط نگاشتہ و ادستوری و نکتہ طرازی دادہ اند اما مجموعہ کمالات صورتیہ منظر حسنات معنویہ جامع شرایف انسانی کثافت رموز معانی چمن پیرائے بہارستان فصاحت و بلاغت زینت استزائی نگارستان افادت و افاضت مقتدائے ارباب علم و عمل پیشوائے فضلاء کمل و فضل مصدر جزو کل کامیاب سعادت امد و ازل علای فہامی کشف ابوالفضل روزنامچہ واقعات آن بادشاہ والا جاہ دشمنہ از احوال بزرگان این سلسلہ علیہ از پدر بزرگوار آن بادشاہ فلک دستگاہ تا حضرت آدم صلی اللہ علیہ السلام پنجاہ و یک تن گذشتگان ازین دار فنا و رفتگان دار الملک بقا تجرید در آورده کتابے موسوم با کبر نامہ مشتمل بر سہ دفتر درست نمودہ و دفتر نخستین نصف اول متضمن احوال بزرگان از حضرت آدم تا نصیر الدین محمد بہاؤن بادشاہ بطریق اجمال و نصف اخیر محتوی بر جلوس مقدس ابن بادشاہ بر اورنگ خلافت و واقعات ہفدہ سال کہ بملازمان خویش محاربات رودادہ و انجمائے اہل بے و انحراف تادیب و تخریب یافتہ و دفتر دوم مشعر بر تخریب ولایت مالوہ و گجرات و پٹنہ و ہنگالہ و اودیسہ و کشمیر و بہار و ہتہہ و قندہار و برہان پور و خاندیس و سایر ولایت دکن و دیگر ممالک و استیصال و فرمان پذیری حکام انولایت و واقعات از ابتدائے سال ہزدہم لغایت سال چہل و ہفتم جلوس والا دفتر سوم مشتمل بر خصوصیات ماند و بود بادشاہ والا درجات و حقیقت حالات صوبجات باقید حدود و القالات و دستور جمع کارخانجات و ضوابط پرگنات ممالک محروسہ باقید اراضی جنس کامل و ناقص و ربیع و شرح و باریات محصول و قوام زمیندار و مقدار پیادہ و سوار و قلع و محال ہر اقطار و قوانین مناصب و شرح ہر منصب دار و اسامی ملازمان سرکار ادا امرائے عالی مقدار و وزرائے ذوی الاقتدار و ندمای ہوشیار و فضلاء بلاغت شعار علماء نامدار و پزشکان حکمت و شمار و حکمائے آزمودہ کار و نجائے کامل عیار و ستارہ شماران کرامت آثار و درویشاں

پر سیزگار و ریاضت کیشان نیکو کار و تفصیل مقابر و مزار و تعریف بتخانه و معابد هر دیار و ارباب
 فقه ساز و انواع اهل دانش و هنر پرداز و تعریف هندوستان بهشت نشان و اوضاع
 و اطوار وین و آئین هندیان و دقائق حقایق کتب و دانش نامه های اهل این دیار است
 آن سرد دفتر دانشوران بجز این هر سه دفتر انجمنان بهار پیرایه سخن رنگین و گلستانه راسه
 الفاظ مضامین شده که بیچ تاریخ نویسی باین نظم ترتیب کتاب نکرده و کارستانی بیست
 کار نیارده دستور العمل امور سلطنت و جهان بینی و کارنامه معاملات ملک رانی ساخته الحق
 نسخه ایست ناسخ نسخ روزگار و تاریخی است سرآمد تواریخ هر دیار از تعریف و توصیف
 و شرایط عبارات و لطایف استعارات و بلندی سخنان و رنگینی منشاءات و حسن
 مضامین نوایین و معانی رنگین آن دیباچه و دانش ارسطوس شروع و فراست و افلاطون
 عقل و کیاست عاجز و قاصر است و تاریخ خوانان ارباب دانش و صحف دانان اصحاب
 بینش از مطالعه آن بهره ورد نصیب بر بوده بقدر امکان بشری و توان انسانی داد و وصف
 داده هزاران تحسین و آفرین بر روح پاک آن صاعده مساعد مغفرت سبحانی عارجمع
 رحمت یزدانی میفرستند احتیاج نبود که بجز بر حقیقت احوال این پادشاه و الایجاه فضل
 نماید لیکن براسه سیرابی سخن و درین کتاب نیز کفرستی است از سلاطین هند شطری
 از خلاصه واقعات عظمی بقید تطییر آورده بر نظران وقایع ارمغانی ارزانی داشته
 می شود و القاصه چون حضرت محمد هایدون پادشاه سمند زندگانی را ازین تنگناک طمانی بوست
 آباد عرصه نورانی جولان داد دران وقت شاهزاده محمد اکبر باستیصال سلطان سکندر که
 از قلعه مانگوت برآمده بطرف لاهور فتیله فتنه می افروخت بالشکرگران متوجه پنجاب شده
 بودند در منزل ساحت قصبه کلانور خبر قصبه ناگزیر رسید به بعد تقدیم مراسم تعزیت بهمان
 خطه و گلشای نصف النهار جمعه سویم ربیع الثانی سنه ۹۶۳ هجری در سلسله که افلاک در چندین
 ادوار انتظار آن می بردند در زمانیکه کواکب از بسیاری قرانات فرصت ان می جستند و رنگ
 خلافت بفر قدم مقدس بر سر سرازری یافت و سریر سلطنت بفر پابوس اقدس سر بلندی
 پذیرفت کوس شادی بلند آوازه گردید و طنطنه مبارکبادی براسه طوالفت انام
 جاری شد **قطعه**

هر خوشدلی که از اهل جهان نعت گشته بود آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار

محتاج بود ملک به پیرایه چین آخر مراد ملک رواد کرد و کردگار
 در آن ایام عمر گرامی سیزده سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بود و بهرام خان خان غلامان
 مدار الممالک و کیل سلطنت گردیده صل و عقد هبات و قبض و بسط معاملات در قبضه اقتدار و
 کف اختیار او بازگشت بعد انجام لوازم جشن جلوس و تقدیم مراسم شادمانی برائے قلع و
 فتح سلطان سکندر از کلا نوره هفت فرموده کوچ بکوچ پایان قلعه مانکوت رسیدند چون
 بسبب ایام برسات ترددات پیش نیرفت بجهت مراعات حال سپاه انصرام این هم
 چند روز موقوف داشتند از انجام عادت فرموده در حدود جالندهر نزول امسال
 فرمودند *

دین آمدن همیون بقال بقصد محاربه با خانان گنگ و دیگر سردین بن بیان

چون همیون سپه لار و دار علیہ سلطان محمد عادل با ابراهیم خان سور که مدعی سلطنت بود
 و نیز سلطان محمد حاکم بنگالہ و دیگر افغانان که ہر یک دعویٰ بادشاہی داشت بدعات
 عرصہ پیکار آراستہ و در بست و دو جنگ سلطانی کار نامہ ہائے رستمہ بظہور رسانید
 ہمہ جا غالب آمدہ لوائے فتح و نصرت برافراستہ بود از خبر شتقار بادشاہ جنت آرامگاہ
 خیال فاسد بنماظر آوردہ سلطان محمد عادل را طرف پتہ گذاشتہ رو باگرہ آوردہ قدم
 جرات پیش نہاد سکندر خان و قباخان گنگ و دیگر امرائے بادشاہی را شکست دادہ
 اگرہ را متصرف گشت و از انجا بدلاوری و دلیری تمام بدہلی رسید تروی بیگ خان و
 دیگر امرائے بادشاہی کہ در دہلی بودند تاب مقاومت نیاوردہ بانگ جنگ فرار نمودند
 آن بقال بدمال با پنجاہ ہزار سوار و ہزار و پانصد فیل و پنجاہ و یک توپ کلان و پانصد فرس
 زن و دیگر توپ خانہ گران پائے ثبات و استقرار در دہلی افشرد و انہی مقدمہ در مقام جالندہر
 بعرض والار رسید خاقان زمان کہ در صفر سن دانش پیرانہ داشتند از استماع این خبر ہم
 سلطان سکندر موقوف داشتند از نواحی جالندہر بقصد استیصال بقال بے اعتدال ^{نہضت}
 فرمودند و امرائے بادشاہی از اطراف و جوانب بموجب طلب در حضور اقدس آمدہ
 حاضر شدند تروی بیگ خان کہ از ہمیون شکست یافته دہلی را گذارستہ بود در ساحت بہتر
 بلازمست رسید چون بہرام خان خانخانان اورا ہم چشم خود میدانست و رینولا کہ بحسب

تقدیر بر شکست افتاد ہیرام خان اور ابکر و فریب بمنزل خود آورده بقتل رسانیدہ معروض
اقدس گہ دانید کہ ہزیمت امراد فتح ہیمنون محض از تغافل تروی بیگ خان رودادہ از نہیت
کشتن او عبرت دیگر امرائے بے ہمت دانست خاقان زمان اغماض فرمودہ چیزے بزبان
نیاز وند و انا نجامتوجہ پیشتر شدند و عساکر منصورہ بسر کردگی سکندر خان اوزبک برسم
منقلا دستوری یافت ہیمنون کہ از ہزیمت بادشاہی و تخیر آگرہ و دہلی خیرہ و دیر شدہ دم
نخوت میزد از استماع نہضت موکب والا از دہلی روانہ گشت و توپخانہ را کہ اعتقاد قوی
او بود پیشتر از خود در عالی پانی پت فرستاد کہ در ان مکان نصب کردہ اما دہ پیکار شوند
مردم بادشاہی کہ برسم منقلا تعین شدہ بودند جرات و جسارت نمودہ توپخانہ او را بتصرف
خویش در آوردند و این معنی موجب دل شکستگی بقال و دلاوری لشکر اقبال گردید ہمدین
اشنائے ہیمنون بدیوری تمام در عالی پانی پت رسیدہ اتفاق کارزار افتاد ولیران قوی
دل مانند شیران زنجیر گل از طرفین داد مردانگی دادند و ہنگامہ جانفشانی و جانستانی
گرم کردند برق صمصام خرمین ہستی بیاری را پاک بسوخت و شعلہ تیر جگر دوز وجود اکثرے
را بردوخت ہیمنون غالب آمدہ فوج بادشاہی را شکست دادہ بر حوضہ فیل در صدد فراہم
اوردن یلجا گردید ازا نجا کہ منشی ارادت ازلی منشور خلافت ابدی بنام نامی بادشاہ فلک
بارگاہ نگاشتہ و ہندس قدرت لم یزلی طفرائے سلطنت جاویدی باسم گرامی انحضرت
مبیت کردہ بود و فضا را تیر غضب الہی از شخصت تقدیر جستہ در حدقہ چشم ہیمنون بسید
از کاسہ سر او در گذشت و با در عونت و پندار کشش از ان روز نہ بیرون رفت و از غایت
در دوج خود را در صندوق حوضہ فیل پنهان گردانید ہمراہش چون سردار را ندیدند بیدل
شدہ عنان عزیمت از دست دادہ متفرق گشتند و بعد فتح و نصرت شکست درست
بر لشکر او افتاد و عساکر بادشاہی کہ مغلوب گشتہ سراسیمہ حال بود چون این عطیہ غیبی مشاہدہ
کردند پس از ہزیمت عظمت عنان نمودہ بتاراج اسباب و رفعت واسپ و فیل لشکر
غنیم پر و اختہ ناگہان شاہ قلیخان محرم نزدیک فیلے کہ ہیمنون بران نیم جان افتادہ بود رسیدہ
خواست کہ فیلبان را کشتہ و فیل را کہ با ساز مکلف بود بدست آورد فیلبان از بیم جان مان
خواستہ بودن ہیمنون در حوضہ ان فیل نشان دادہ شاہ قلیخان ازین مژدہ خوشوقت شدہ
فیلان را مہربانی نمودہ ان فیل را با فیلبان دیگر گرفتہ روانہ گردید رایات عالی از سر لے کھروندہ

کوچ فرموده بلشکر منتقلانه پیوسته بود که نوید فتح و ظفر بعرض رسید و بعد از زمانی
 شاه قلیخان همیون را دست برگردن بسته بدلازمت حاضر آورد و موجب شادمانی
 اقدس گردید هر چند همیون بزرگانان جنگ کرده منصور شده دلیر و خیره گشته بود از
 رعونت میگفت که هر گاه بر افتابیکه لشکر بیکران داشتند فتح کرده باشم این بادشاه
 خرد و سال باین قلت لشکر کجا تاب مقاومت تواند آورد اما نخوت او باعث وبال او گشت
 و اقبال بادشاهی غالب آمده آن متکبر را دستگیر نمود و قلم

بوم چه باشد که بچنگس دراز طعمه برد از دهن جبره باز
 گیر که سگ هست بر آهوی دلیر پنجه نخواهد زد آن آخسر بشیر

بعد آمدنش در حضور اقدس هر چند از سخن پرسیدند از حجاب خجالت یا از عدم قدرت
 یا از شدت دبح زخم یا از غلبه عدل است بادشاهی نخواست سخن سرگشت پلیت
 کسی را که از بیم شد دل زجا توانای پارسخ ارد کجا
 بعضی از امرای التماس نمودند که آن حضرت از دست مبارک بقصد غزا و حصول ثواب
 شمشیر بران مقهور اند از ندرت مودت تیغ خود بخون اسیری الودن نه از این مردی
 است پلیت

تیغ خود از خون این ملعون پرزگینم چونکه رستم پیشه ام ان به که بر اعدانم
 دران وقت بیرام خان نظر بر مرضی اقدس داشته بعرض رسانید پلیت
 چه حاجت تیغ شاهی را بخون هر کس خون تو بنشین و اشارت کن بچشم یا با بروی
 این را بگفت پیشدستی نموده بصبر تمام خون اشام تن او را از بار سزنا پاک سبک جداخت
 و عرصه هندوستان را از خون و قاشاک و بود و عصیان آلودش پاک گردانید سر او را بکابل
 و تن او را بهلی فرستاد و بر وار کشیدند پلیت
 سنگ در دست و مار بر سرنگ نذر دانش بود قیاس درنگ

آنحضرت بعد قتل همیون بقال بستان کمال روانه شده در دارالملک دلی نزول اقبال
 فرموده جشن شادمانی ترتیب دادند و بر سر بر جهانبانی جلوس فرموده در فراهم آوردن
 پراگندگی های امور سلطنت مقید شدند و مجد و اسواد اعظم هندوستان از فروغ
 عدالت و انوار عدالت و دینی تازه و انتظامی سبب اندازه پذیرفت امرای که مصدر

ترودات نمایان و محاربات شایان شده بودند بجناب لایق و جاگیر مناسب سر فرار گشته
برائے نظم اطراف مالک دستوری یافتند مولانا کے ناصر الملک عرف پیر محمد خان بطن
ولایت میوات قین گشته پیر میمون را کہ پیر ہشتاد سالہ بود از قصبہ یواڑی مسکن او گرفته اور وہ
و ناصر الملک اور رہنمائے دین اسلام کروا اور جواب داد کہ ہشتاد سال عمر گرانمایہ دکھش
خود ہر برودہ و باین خویش آفریدگار را پرستش نموده اکنون کہ دے پیش نیست چگونه
ترک دین خود نموده اختیار دین دیگر نمایم ناصر الملک جواب اورا بزبان شمشیر حوالہ کردہ
اور از ہم گذرانید ۴

در بیان فتح قلعہ مانکوٹ و اخراج سلطان سکندہ و قطع ششتمن افغانان از ملک

چون بعرض شدی رسید کہ سلطان سکندر از کوہستان برآمدہ در ولایت پنجاب شروع
تجسس مال نموده و دران دیار نشند و آشوب روداد آن حضرت قطع و قمع او ضرور دانستہ
از دار الملک دہلی بسست پنجاب نہضت فرمودہ بعد قطع مراحل در قصبہ و مہری کہ الحال
بنور پور مشہور است اتفاق نزول اجلال افتاد راجہ رام چند مرزبان نگر کوت و دیگر راجہا
در ایان کوہستان بلازمست اقدس رسیدہ کہ خدمت بر بستند در انوقت حضرت از
دیوان لسان الغیب تقاضا جستند این بیت مژدہ رسان فتوح و نصرت گشت بیت
سکندر را منی بخشند اسے بزور و زرمیبر نیست اینکار

ازین بشارت خوشوقت شدہ متوجہ پیشتر شدند و پایان قلعہ مانکوٹ کہ سلطان سکندر در
ان متحصن بود نزول فرمودہ محاصرہ کردند و جنگ تفنگ بیان آمد سلطان سکندر از
خبر گشتہ شدن میمون بقال و فتح عاکر اقبال گستہ خاطر و شکستہ بال بود در نیولا باو خبر
رسید کہ سلطان محمد عادل در نواحی پناہ گدہ اقامت داشت خضر خان ولد سلطان محمد
سورسکہ و خطبہ بنام خود کردہ و سلطان بہادر خطاب نمودہ بان مقام خون پدر خویش کہ در
جنگ میمون کشتہ شدہ بود سلطان محمد عادل جنگ کردہ غالب آمد و سلطان محمد عادل
در رزمگاہ کشتہ شد و ہنگامہ افغانان یکبارگی سر و شد ازین اخبار سلطان سکندر بیدست
پاگردیدہ عنان ہمت از دست و قوت مردانگی از دل فرود ہشتہ بہناب بادشاہی زبان
عجز و انکسار کثودہ استدعا نمود کہ یکے از بندہ ہائے درگاہ والا آمدہ دست گرفته مارا

در حضور اقدس حاضر گرداند بموجب التماس او میر شمس الدین انگہ خان و مولانا کے نام لک
برائے تکیہ خاطر داور و نش رخصت یافتند او فرستادہ را باعزاز دریافتہ التماس نمود
کہ معتمد تقصیر است عظیم شدہ امر روسے آن ندارم کہ در حضور اقدس رسیدہ عند غایبی
نہایم بالفعل پسر خود را بعتیہ فلک ارتبہ میفرایم بعد چند گاہ خود نیز بجناب والا رسیدہ
تا صیہ ساسے عبودیت خواہم شد چون انبغنی معروض مقدس گشت التماس او با چاہت
مفردن گردید و حکم شد کہ سلطان مسکن بطرف پندر رفتہ انولایت را از افغانان بر او
متصرف نشود و پسرش در حضور والا رسیدہ خدمت بجاء آورد برین شرط سلطان مسکن
پسر خود را بدرگاہ والا فرستادہ خود بہت چند رفت و بعد دو سال در بہان حدود مسافر
ملک نیویا گردید و در فتح سال دویم از جلوس والا فتح قلعہ مانکوت و اخراج سلطان مسکن
و امنیت در ولایت پنجاب و حصول جمعیت خاطر اقدس از انتظام مہام ان دیار
صورت بست ۴

در بیان عسکری ہائے خانخانان پیرم خان و اخراج او از مالک محروسہ

چون حضرت خاقان زمان بتقاضائے عمر در امور جہانبانی کم تر اشتغال می ورزیدند و تمامی
مہارت ہالی و ملکی پیرام خان خانخانان و اگدا شتند اقتدار و رتبت خانخانان نہایت بلند گردید
و از درجہ و کالبت و امیر الامراسے در گذشت و دست تصرف و پرہیز کار خانجات و در
تمامی معاملات قومی مشفق گشت او قدر این دولت ندانستہ مصدر بعضی امور ناایق و غیر
متعین گردیدہ از روسے مستم شریکے منصب ہائے موفور و جاگیر ہائے معمور بلبلان
خود بخویز نمودہ بہ بندہ ہائے بادشاہی ساوک ناپسندیدہ در پیش کرد و آن حضرت را خورد
سال تصور نمودہ نصرت بر مخالفان و نظم امور جہانبانی را از سعی خود میدانست و از
گستاخیہائے عظیمہ او انکہ تروی بیگ خان را کہ از امرائے کبار بود بحکم اقدس بقتل رسانید
و مصاحب بیگ را کہ از ملازمان والا بود بے اطلاع آنحضرت کشت و مولانا کے ناصر الملک
کہ از دستگان او بود بمقتضائے خدایات پسندیدہ مورد عنایات اقدس گشتہ
و آنحضرت او را بسید مینجا ستند از منصب معزول کردہ روانہ کعبتہ شد نمود و ہمچنین با اکثر
بندہ ہائے بادشاہی درشت پیش می آمد و فیل خانہ سرکار والا گرفتہ خود بخود بلبلان خویش

سپر و بر بعضی کار خانجات دیگر نیز دست تصرف در از کرده معینار و زسے سیکے از
 فیلان مست سرکار والا بے اختیار فیلبان بر فیل بیرام خان و ویدہ آن فیل را کشتہ بود
 بیرمان مراعات ادب منظورند ارشده فیلبان بادشاہی را بقتل رسانید و نیز و زسے بیلر خان
 د کشتی نشسته سیر و یا و جمنا می نمودیکے از فیلان سرکار والا در جوشش و غروش مستی بدیا
 در آمدہ سرکشی آغاز کرد چون کشتی نزدیک رسید فیل بجانب کشتی و ویدہ اگر چه فیلبان بقتل
 را بزور و قوت خود نگاہداشت اما از نمیخیرا خان را و اہمہ از طرف انحضرت بخاطر راہ یافت
 انحضرت بہکستماع اینخبر فیلبان را بستہ نزد خان فرستادہ انظہار عنایات فرمودند از انجا کہ ایم
 اوبار او نزدیک رسیدہ بود سرکشتہ ادب و حفظ توره از دست دادہ ان فیلبان بیگناہ را از انجا
 کشت و سوائے آن بہراتب متشابہے ادبی گردید بہت

چو بخت بدکے را پیش آمد کند کارے کہ کردن را نشاید

از سنوح اینچنین امور غیر مستحسن مزاج اقدس بر اشفت و ترک مدار نمودہ و تدبیر مدافع
 شدند بعد چند گاہ با چندی انام را بہ بہا شکار از آگرہ بر آمدہ و دہلی رسیدند و بشہاب الدین چغان
 صوبہ دار دہلی این راز سر بستہ در میان آوردند و امین جہا نطاع با مراسکے کہ با فراعنہ مالک
 بودند صادر شد کہ خاطر اقدس از بیرامخان متغیر شدہ امور سلطنت بر ذمت است خود
 گرفتہ ہر کس آمدہ بدر گاہ والا حاضر شود و میر شمس الدین محمد انکہ خان را از بہیرہ طلبیدار شدہ
 علم و تقارہ و متن و طوغ و منصب بیرامخان با دمر حمت فرمودند و اکثر امرا از انظر امت آمدہ حاضر
 شدند و امرائے کہ نزد بیرامخان بودند از وجہا شدہ در حضور مقدس رسیدہ چون این خبر
 بیرامخان رسید عجز و نیاز تو معذرت بسیار نوشت انحضرت پیغام کردند کہ آمدن او در حضور
 مناسب نیست بہتر است کہ روانہ مکہ معظمہ شود و بعد از انکہ بخیریت مراجعت نماید مورد
 الطاف بے اکناف خواهد شد بالضرور بیلرمان حسب ظاہر رخصت بسفر جہاز حاصل نمود
 از آگرہ بر آمدہ رسیدن در میوات پسر سلطان سکندر افغان و غازی خان سور را کہ با
 او بودند رخصت داد کہ در ممالک محروسہ خلل اندازند و خود را اوہ پنجاب نمود انحضرت بہت
 اینخبر فرمان نصایح میان صادر فرمودند بیرامخان موعظت با و شاہ در دل نیار و وہ در بیکانیر
 رفتہ چند گاہ پیش راستے کلیان مل زمیندار انجا بودہ بہت پنجاب روسے آورد و در وہ
 از روسے کار خود بردار شدہ صریح بخی و زبیدہ براہ بہتندہ و بہارہ در پنجاب رسید

آنحضرت میر شمس الدین محمد اتکھ خان را با امرائے دیگر بتدافع اوتعین نمودند و رایات عالیات نیز از پے اواز دہلی نہضت فرمودند اتکھ خان گرم و چست مشتافتہ در رسید و در میان سنج و سیاه در حوالی موضع گونا جو ^{نظراً} تابع پر گنہ و ادراک اتفاق تملاتی عساکر طرفین افتاد و جنگ واقع شد محاربه عظیم روداد پیرامخان غالب آمدہ بر لشکر بادشاہی حملہ آورد چون زمین شاہے پایہ بود گل و لاسے بسیار داشت پائے لشکریان پیرامخان بیفشرد و لشکریان اتکھ خان از مشاہدہ اینحال مخالفان را بہشت تیر برداشتند و بسیاری را علف تیغ بیدریغ نمودند و اکثرے را اسیر کردند پیرامخان از سنوح این سانخہ تاب نیاوردہ منہزم گشت و در پناہ راجہ گنیش زمیندار دانا پور کہ در کوہ سواک واقع است رفتہ در تلوارہ اقامت و زبید فتح و نصرت نصیب اولیائے دولت قاہرہ گردید و این مژدہ در منزل سہرند بعرض الازید

ہیبت

صبح فیروزی بمید از مطلع امن امان و ز نسیم گلشن نصرت معطر گشت ملک آنحضرت بعد دریافت نوید فتح و نصرت براہ راست در لاہور تشریف بردہ بعد چند روز از انجا نہضت فرمودہ در حوالی تلوارہ نزول اقبال منہر نمودند کہ ہیجان ہجوم آوردہ جنگ بسیار و بہز میت ہنارند پیرامخان چون صورت اوبار در امینہ روزگار خود مشاہدہ کرد از مذمت و مخالفت خویش بدرگاہ والا معروض داشتہ استدعا نمود کہ معتمدی از حضور آمدہ دست باگرفتہ بہستان قدسی حاضر سازد اولاً مولائے عبدالقادر سلطان پوری المشہور بجدوم الملک بعد آن منعم خان تعین شد فرستادہ با بانوارع دلاسا و دلہی پیرامخان را آوردہ در و پاک در گردن انداختہ بلازمست اقدس حاضر کردند او در حضور والا گریہ و زاری بسیار کرد آنحضرت از روی شفقت رو پاک از گردنش دور نمودند و بہستور سابق حکم نشستن فرمودند و در آخر مجلس ادروے خوشوقتی رخصت سفر حجاز دادند پس از اتمام این مہم رایات عالیات متوجہ دہلی گردید و پیرامخان روانہ مکہ معظمہ شد و این مقدمہ در سال ششم جلوس والا روداد القصد چون پیرامخان بعد قطع مسافت در شہر پٹن از مصافقات احمد آباد گجرات رسید روزے چند بدفع ماندگی مقام نمود مبارک خان نامی افغان لوحانی کہ پدرش در جنگ ماچی وارہ کہ افغانان را با پیرامخان رودادہ بود کشتہ شد نزد موسی خان حاکم انجا قیام داشت باہتمام خون پدر قصد پیرامخان بخاطر آورد اتفاقاً روزے پیرامخان بسیر کوہ لاسے بزرگ کہ در میان

آن نشین بود کبشتی نشسته رفت هنگام مراجعت ازان نشین چون کنگار رسیده از کشتی برآمد
 مبارک خان مذکور با چهل افغان دیگر رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات میرو و چون نزدیک
 چنان جمد هر بر پشت بیرامخان زد که از سینه برآمد و دیگر شمشیر زده کارش تمام کرد جمعی از
 فقرات قلب خوانی اولی که درجه شهادت یافته بود بر داشته در حوالی مقبره شیخ حسام الدین
 خلیفه شیخ نظام الدین اولیا بنجاک سپردند بعد ازان استخوانش بمشهد مقدس رسید این باعی
 تاریخ شهادت اوست رباعی

بیرام بطواف کعبه چون بست احرام ز رسید کعبه کار او گشت تمام
 تاریخ وفات او چو جستم از عقل گفتا که شهید شد محمد بیرام

میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان که سه ساله بود در حضور اقدس رسیده مورد الطافت بیکران
 گشت آنحضرت دست نوازش بر فرق روزگارش انداخته بخطاب میرزا خانی سرسبز از
 فرموده منظور نظر تربیت فرمودند رفته رفته بخطاب فرزند بر خوردار خانخانان سپه سالار
 و منصب پنجزاری که در آن زمان زیاده ازان منصب و خطاب بنود فرق عزت برافراخت
 و مصدر کارهای نمایان و خدمات شایان گردید چنانچه فتح ولایت گجرات و تهمته و دکن
 او کرده و بعد فوت راجه تو در مل نظم و نسق امور وزارت اعلی با و تعلق یافت و خانخانان که به
 نزاکت طبع و اشعار غریبه و همت عالی و سخاوت فطری و شجاعت ذاتی در هند وستان
 شهرت دارد همین است القصه چون بیرام خان از میان رفت آنحضرت بنفس نفیس بسرخام
 مهام خلافت وجهانذاری و قلع و قمع عدوان و مخالفان متوجه شدند *

در بیان تسخیر ولایت مالوه

چون باز بهادر ولد شجاعست خان المشهور بجا اول خان افغان که از امرای کبار شیرشاهی
 بود در ولایت مالوه حکومت با استقلال داشت اوستی جوانی ولذات جسمانی و صحبت
 زنان و مجالست نسوان بسپردی و بسیاری از اثاث صاحب جمال و دلبران با غنچ
 و دلال فراهم آورده بمشتهبات نفسی و مستحظات بهیمی پرداختی از جمله ان نازنینان پوسنی
 نام معشوقه بود که نعمه حسن و حسن نعمه او شور در عالم انداخته وصیت خوبی و طنطنه مجربی او
 در اطراف عالم و اکناف گیتی رسیده بود و منظم

نمخندہ از ثریا نور میرنجیت
 بگلزار رخس از مشک معنی
 نمک از پسته پر شور میرنجیت
 گرفته آتشیان زانے باغے
 ز مژگان بر جگر با ناک انداز
 دہانش در تکلم شکر آئینہ
 کہ رویش بپند و شنیدانہ گردد
 بزیر چرخ کس پیدانہ گردد
 باز بہا و نقد و جان و دل در راہ محبتش عدا کردہ خود را گرفتار دام عشق او ساختہ تصانیف
 بے بدل و نقشہائے بے نظیر کہ در زبان ہندی خود سے بہت نام خود و روپ متی در ان
 اشعار لازم و ملزوم میگرد و شبانہ روز با ستارہ نغمہ و سرود اوقات عزیز را کہ معدوم ابدل
 و مفقود العوض است صنایع میگرد و از آنجا کہ سرود و نغمہ مرد و داہل و لان پاک نہاد و مقبول
 از باب فنق و فن و قوت بازو سے ہوا کے نفس ہنگامہ آرائے شہوت و ہوس پیشکار
 نفس امارہ و دستیار خواہش زیاںکارہ بلند سازدایت بدستی و شیدائی علم انسان
 ہوا پرستی و سودائے الحق سرودیت کہ روحن براتش شہوت و بد کرداری انداختہ تار و
 پود عفت و پرہیزگاری بر ہم ساختہ و سرودیت کہ در دل بوالہوسان ہنگامہ بدستی
 آراستہ و در باطن بد و درونان علم ہوا پرستی بر افراشتہ ان مستغرق کج لذات نفسانی
 در سرود و نغمہ ہمیشہ اشتغال میداشتند و دایم آخر سے بود شبانہ در شراب و روزانہ
 در خواب بسر می بردن و غفلت و بے پروائی روز از شب و شب از روز نمی شناخت

ہمیت

بتائے دولت آنکس فلک خراب کند
 کہ شام میخورد و صبحگاہ خواب کند
 چون بدستیہائے او پراگندگیہائے ولایت بعرض مقدس رسید عسا کہ منصورہ بسر کردگی
 ادہم خان بستیصال ان بد مال و تخریر ولایت مالوہ تعیین فرمودند ادہم خان بعد طے
 مراحل و در عالی شہر سارنگ پور کہ دارالایالت او بود رسید باز بہادر کہ بغفلت و بدستی
 زندگانی میگرد و وقتے مطلع گردید کہ جیوشش فیروزی شہر ادرا حاضرہ کرد بناچار صفوف
 آرامتہ آمادہ پیکار گردید و بانکہ ز دو خورد و راہ فرار پیش گرفت ادہم خان بعد ہزیمت
 او بہتر و آمدہ بغرام آورزن خراین و وقاین خصوصاً ہر سائیدن و لبران عشوہ سازد
 باتمان با کہ شہ و نامز مکتید گشت بعد غلبہ و غلبہ و بدستی و بدستی آوردن حرم خانہ گلزار

بجست و بویے روپ متی معشوقہ او فرستاد چون باز بہادر در ہنگام انہزام کسان خود را بہ
جوہر و قتل حرمانہ خود ہم ہندوستان کہ در چین حوادث عورات را بہ تیغ بیدریغ میگذرانند و یاد
محوہ آتش می سوزانند فرستادہ ہوا ان سنگین دلان دیونزا و نقش چند لبتان پر پی
را باہ تیغ از تختہ ہستی پاک شستند و رقم وجود بیگناہان از ورق روزگار بکذک بیداد
محو ساختند و سنگین دل کہ برائے قتل روپ متی رسیدہ تیغ اختہ چند زخم کرد ہنوز کارش
باتمام نرسیدہ بود کہ لشکر منصورہ در رسیدہ و ادرا انقدر فرصت نشد کہ کار روپ متی باتمام
رساند ان طاؤس نیم بل را پیش ادہم خان حاضر آوردند آن نازنین پختہ کار التماس نمود کہ
زخمہائے کاری دارم بالفعل مرا در خانہ شہنشاہ نگاہدارند بعد التیام جراحات بخدمت حاضر
میشوم ادہم خان نظر بہ جراحات ہائے او داشتند در خانہ شیخ عمر درویش کہ بجاہر ہستی
و تقویے در ریاضت و ران دیار مشہور بود گذاشت روپ متی در میان عورات و اہل بیت
درویش بسر بردہ معالجہ نمود تا آنکہ جراحات او اندمال یافت لیکن زخم درونی او کہ از فراق
باز بہادر داشت بنا سوزگرا سیداری زخم نمشاید و تفتنگ و جراحات گرز سنگ مندل
میشود اما زخم عشق و محبت و دور و بجز و مفارقت بعد مرہم اطفالونی و ہزار داروسے
لفانی التیام کنی پذیرد **مصرع**

زخم ہجران نشود بہ زہاد اسکے حکیم

تا آنکہ ادہم خان از غایت شوق پیوستہ از و خبر میگرفت و انتظار صبح وصال او می برد
چون روپ متی صحت یافت و آب بر سر ریخت و بیگونہ جائے قدر نماز التماس مشک
دعبر و کافور نمود تا خود را ارکستہ و خوشبو تہا بر بدن مالیدہ بخدمت شتابد و ہم خان
کہ فریفتہ جمال و شیفٹہ وصال او بود فی الفور کافور و خوشبو تہا بے دیگر فرستاد
او در وفائے عشق باز بہادر گفت دست کافور خوردہ چادر بر سر کشیدہ چنان بخواب
رفت کہ دیگر بیدار نگشت **مقطع**

زن ز آتش عشق بیش سوزد

خاشاک ضعیف پیش سوزد

خوش آنکہ براہ عشق جان داد

عشق است کہ جان بین توان داد

برتر صدان اخبار پوشیدہ نماز کہ بلا و مالوہ مکی است و سیح و ولایتی است ابادان
و فراغ ہمہ وقت حکام زیشان دران دیار بودہ اند و را چہائے کبار و رایان نامدار

مثل راجہ بکرماجیت کہ مدار تالیخ اہل ہند پر ابتداءً ظہور سلطنت اوست و راجہ پہوج
 وغیر ذلک کہ تاحال حکایات نادرہ و اوصاف حمیدہ انہا بر زبان عالیان جاہلیت حکومت
 انولایت امتیاز داشتہ اند و از زمان سلطان محمود غزنوی ظہور اسلام در ان دیار
 شدہ و از سلاطین دہلی سلطان عیاش الدین طبن بران استیلا یافتہ ازان زمان در تصرف
 خواقین دہلی بودہ چون سلطان محمد شاہ بن سلطان فیروز شاہ جمعی را کہ در ایام ادبارش
 رفاقت و ہمراہی کردہ بودند بعد جلوس براورنگ جہانبانی رعایت کردہ چہار کس را چہا
 ولایت دادہ و آن چہار کس سلطنت رسیدند اعظم ہمایون ظفر خان گجرات و خضر خان
 بلتان و دیپالپور و خواجہ مسرور خواجہ جہان کہ خطاب سلطان الشرق یافتہ بود و بجنوب
 و دلاورخان بالوہ چنانچہ سابقاً بقید قلم در آمدہ۔

از ابتداءً سلطنت پیری دلاورخان بحکومت ولایت مالوہ قیام داشت چون سلطان محمد
 شاہ رحلت نمود و در ہند و ستان ہرج و مرج بو قوع آمد و ہر یک امرا بہر ناحیت کوا
 حکومت برافراشت دلاورخان نیز از مالی دہلی انحراف ورزیدہ بطریق سہلاطین سلوک ملک
 داری نمود مدت حکومت بست و پنج سال۔

سلطان ہوشنگ شاہ بن دلاورخان سی سال۔

سلطان محمود بن سلطان ہوشنگ شاہ یک سال و چند ماہ۔

سلطان محمود خلجی امیر الامراے سلطان ہوشنگ شاہ بود و خواہر او در جبالہ جیت
 سلطان محمود بودہ سلطان را از ساقی زہر دہانیدہ بر سبب حکومت متکمن گشت و تمام ولایت
 بوندی و مار و اربزور شمشیر گرفت ایام حکومت سی و دو سال۔

سلطان عیاش الدین بن سلطان محمود خلجی سی سال۔

سلطان ناصر الدین بن عیاش الدین چہار دہ سال و چہار ماہ و ستر روز۔

سلطان محمود بن سلطان ناصر الدین بست سال و دو ماہ۔

(۱) محمد شاہ۔ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۲۴۰ *

(۲) سی و چہار سال۔ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۲۵۳ *

(۳) سی و سہ سال۔ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۲۵۸ *

(۴) یازدہ سال و چہار ماہ و ستر روز فرشتہ جلد دوم صفحہ ۲۶۲ *

سلطان بہادر شاہ والی گجرات سلطان محمود را در معرکہ کشتہ ولایت مالوہ متصرف شد
ایام حکومت او شش سال۔

ملوقا در شاہ از امرائے کبار سلاطین آن دیار بود بعد فوت سلطان بہادر شاہ کہ ولایت
مالوہ از فرمان روایان خالی گردید و او غالب آمدہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد و در زمانے کہ حضرت
نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ بطرف مالوہ نہضت فرمودند شیر شاہ کہ درین ایام آغاز خروج
او بود بہ ملوقا در شاہ نوشت کہ بطرف آگرہ آمدہ خلل اندازد و مہر بر روی نامہ نمود و نیز
جواب آن را نوشتہ مہر بر روی رقمہ کرد شیر شاہ از نیمنی بر اشفقت و بعد آستیل آورد
سواری کرد و قادر شاہ تاب مقاومت نیاوردہ آمدہ ملاقات کرد و عوض مالوہ ولایت بکھوتی
با و مقرر گشت روزے از منزل خود سوار شدہ بملاقات شیر شاہ میرفت جمعی از مغل کہ
در معارک بدست کسان شیر شاہ اسیر شدہ بودند تمیمیہ گویا ریلداری می کردند و مورچل
می بستند قادر شاہ ہراسید کہ مبادا شیر شاہ بہن نیز ہمچنین سلوک نماید ازین ہراس گریختہ رفت
ایام حکومت او شش سال و پنجماہ۔

شجاع خان عرف شجاع خان افغان نایب شیر شاہ و دوازده سال
ویک ماہ۔

باز بہادر افغان عرف بازید خان بن شجاع خان دہ سال و دہ ماہ و بست و
سہ روز۔

از ابتدائے ۹۶۶ لغایت ۹۶۷ ہجری مدت یکصد و ہفتاد و یک سال ولایت
مالوہ از حکومت سلاطین دہلی بیرون ماند و درین مدت بعضی اصالتاً و بعضی وکالتاً دران
ولایت حکومت کردند القصد چون ادہم خان کامیاب فتح و نصرت گشت و خزانہ و
دقاین فراوان و چین و ولایت وسیع بدست او افتاد بخود مغز و گشتہ سراز اطاعت
بادشاہی بر تافت و آنچه از نقد و جنس و فیل خانہ و توپخانہ و حرمانہ باز بہا در بدست آورد
ہمہ را متصرف خویش در آوردہ از انجملہ چیزے بدرگاہ والا ارسال نہاشت و پستانہ
سلوک در پیش نمودہ حق نعمت پروردگی و حقوق دولت رسیدگی را بر طاق نسبیان
نہادہ راہ پیمائے با دیہ انحراف و نفی گردید لاجرم حضرت بادشاہ خود بدولت متوجہ ولایت

مالوه شدند چون نزدیک قلعه گاگردون که تا حال مفتوح نشده بود رسیدند در طرفته امین آن
 قلعه تسخیر در آورده متوجه پیش گردیدند او هم خان که از هفتصفت بموکب والا خبر نداشت
 و بقصد تسخیر قلعه مذکور از شهر سارنگپور بدر آمده بود ناگهان بے سابقه خبر ایات عالیات
 بنظرش در آمد عجاالتار وانه شده بے اختیار از اسب فرو آمده بملازمست مقدس
 مشرف گشت و آنحضرت در سارنگپور نزول اقبال فرموده شب در منزل او هم خان سیر
 بردند و از مپشککش و نیاز بتقدیم رسانید روزی چند در اینجا اقامت ورزیدند بعد جمعیت
 خاطر از نظم و نسق آن ولایت او هم خان را بدستور سابق بحال داشتند معاد دست بمقتضای
 آگره فرمودند بعد چند گاه عبدالمد خان اوزبک بکومت آن تعیین گردید و او هم خان در حضور
 رسید چون مست باوه دولت و جوانی و مدیهوش شراب نادانی بود روز سه در خاص عالم
 پادشاهی بد آنکه خان گفت و گو کرده او را بقتل رسانیده بقصد حضرت پادشاه عازم حرم سر
 حاضر گردید آنحضرت که در استراحت بودند از شور و غوغا بیدار گشته بیرون تشریف آورده
 روبرو او هم خان آمدند و کیفیت واقف شده چنان مشتت بر سرش زدند که مغز از
 کاسه سر او بیرون افتاد گویا ضرب گرز باور رسیده و حاضران محصور قدسی بموجب حکم والا
 ان سفاک بے باک را بسته از کنگره قلعه انداختند و جان بحق تسلیم کردند و منظم
 بیاید سوختن ز آتش خسی را
 اگر سلطان نفر باید سیاست
 کز و خاسی خلد در دل کسی را
 زنده هر کس بخود لاف ریاست

در بیان تسخیر ولایت گجرات

این ولایت مابین دریائے بہت و سندھ واقع است مرزبان آن ولایت بطور خود
 بود گاہے اطاعت فرمان رسائے دہلی نکرده و در بعضی توابع نوشته اند کہ آن ولایت
 از قدیم داخل کشمیر بود سلطان محمود غزنوی آن را تسخیر در آورده بیکے از امرائے خویش کہ از
 میان زادگان گجرات نام داشت کسی پر وازان زمان منسل گجرات بران قابض بود و حکومت
 با استقلال کردند شیخ شہاب و اسلام شاہ مدتی قبضہ آن ولایت تر و دوات نمودند و قلعہ رہتاس را
 بر سر حد احدات کردند تا جماعۃ گجرات عاجز شده مطیع شوند اصلا کار پیش رفت آخر الامر
 سلطان سارنگپور بمقتضای امر خود در زمین سلطان سانگ و کمار خان پسرش

آمدہ ملاقات کردند اسلام شاہ انہارا دستگیر کرد و قلعہ گوالیار فرستاد و سلطان آدم برادر
 سلطان سارنگ پر سند حکومت نشسته متواتر جنگ کردہ بقوت شجاعت و ولایت خود
 مضبوط نگاہاشت و اسلام شاہ بے نیل مقصود برگشت نوبتے اسلام شاہ فرمان داد
 کہ زندان خانہ گوالیار را کاواک کردہ و از باروت انباشتہ آتش زنند فرمان پذیران بموجب
 الامر عمل آوردند تمامی زندانیان و سلطان سارنگ از باروت بہرہ پریدہ بعالم نیستی شتافتند
 بقدرت الہی کمال خان پسر سلطان سارنگ در گوشہ زندان خانہ سلامت ماند بپیش

کان را کہ ہست حفظ الہی نگاہبان از گردش سپہر نیاید بروزیان
 بعد انقطاع رشتہ دولت افغانان کمال خان از قلعہ گوالیار خلاصی یافتہ در بندگی در گاہ
 آمدہ در جنگ ہیون و دیگر محاربات ترددات نمایان کردہ مورد الطاف بادشاہی گشت
 و استدعائے ولایت موروثی خویش نمود فرمان والا بنام سلطان آدم صادر گشت کہ چون
 او در صورت دستگیر کردن کامران میرزا در خدمت حضرت بادشاہ جنت آرام گاہ مجملے
 نیکو خدمتے بظہور رسانیدہ و دم از اطاعت این خاندان والا شان میزند از روسے فضل و
 کرم نصفت ولایت برو مسلم و ہشتہ شد باید کہ نصفت ولایت بہمدہ کمال خان کہ وارث
 الملک است و خدمات شایستہ بجا آوردہ و اگذار و سلطان آدم بمقتضائے برگشتگی
 بخت سراز حکم والا بر تافتہ بموجب فرمان عالی شان بعل نیاور دہلی میر محمد خان کلان برادر
 اتگہ خان و دیگر امرائے متعین پنجاب باستیصال آدم و اعانت کمال خان مامور شدند
 سلطان آدم قدم جرات از اندازہ حد خود بیرون نہادہ تا قصبہ ^{نزل} ہلکان این روسے آب
 بہت رسیدہ بسا کہ منصورہ جنگ کردہ منہزم گشت میر محمد خان متعاقب رفتہ تمام آن
 ولایت را ضبط در آوردہ داخل مالک محروسہ نمود حضرت خاقان زمان از روسے
 کمال عنایت تمام و کمال الملک بکمال خان مرحمت فرمودند و سلطان آدم باکل اخراج
 شد بپیش

بجائے کہ شیران برارند جنگ چہ یاران کہ رو بہ باستد جنگ

در بیان رسیدن زخم بحضرت پادشاه

روزے آنحضرت بزیارت روحہ منورہ شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ تشریف بردند هنگام مراجعت چون بہار سوسے شہر رسیدند یکے از خون گرفتہ در کین گاہ بود تیرے بجانب آنحضرت انداخت و برکت راست مبارک قریب یک و جب نشست غریب از ہنہا حاضران برخاست و ان سفاک را دستگیر کردہ حاضر آوردند و در پے تفحص حال شدند حکم فرمودند کہ از تفتیش حال مبادا مروم را ناحق در بلا اندازد و جہان را از لوث ہستی او پاک سازند فرمان پذیران ہمان دم اورا قتل رسانیدند و آنحضرت با وجود این چنین زخم سخت ہمان طور بہ تکین و ثبات تمام اسپ سوارہ بدولت خانہ تشریف آوردند و حکما بعالجہ پرداختند در عرصہ ہفت روز زخم اندمال یافت و ثانی الحال ظاہر گشت کہ آن بے سعادت قتل نام غلام شرف الدین حسین میرزا زین العابدین حضرت بود کہ اورا میرزا از روسے بدلتی بقصد آنحضرت فرستادہ بود بسزائے کردار نامہوار رسید نظر

آن را کہ خدا نگاہ دارد آسیب مکے بر وینار
کارش ہمہ نجات نیک سازد در عرصہ خود جان گزارد

در بیان کشتن شاہ ابوالمعالی

او در زمان پادشاہ جنت آرام گاہ بوسیلہ حسن صوری و جمال ظاہری از مقربان در گاہ بود خود را از منہ زندان حضرت پادشاہ قرار میداد اگرچہ حسن صورت داشت اما بخوبی بد اعمال بود پست

چیت باشد کہ نکوروی نگو خوغے نبود رنگ آن گل بچپہ ارزد کہ در بوہنہ

دقتی کہ در خطہ کلانور سریر جہان بینی از جلو سس و الا ازیندت یافت جمیع امرائے درشن حاضر شدند او بعضی سخنان دور از کار اظہار نمودہ از کین در ہنم والا عذر کردہ بود میرانخان خانخانان بہر تقدیر اورا اولاسا نمودہ طلب داشت و در ان سخن بموجب حکم والا میوس کردہ بلاہور فرستادند از غفلت کوتوال از لاہور گنجتہ رفت بعد مدت باز

دشگیر گروید و در قلعه بیانه زندانی گشت در زمانیکه بهرام خان روگردان شده در آن نواحی رسید او را بازندان میان نجات داد در آن وقت او بیکه معظمه رفت بعد چند سال باز به هندستان آمد و گرویش بر اینگت چون کار سے نتوانست پیش برد در کابل رفت ماه چو یکم بیگم والده محمد حکیم میرزا را بفسون و سنان فریفته همشیره میرزا را در عقد نکاح خود در آورده در کابل صاحب مدارج جمع کار گشت و مردم را بخود کشیده بقابول وقت بیگم را بقتل رسانیده و هم استقلال زد و بمرد ایام اکثری امرائے بیگم را به نهانخانه عدم فرستاد و میرزا سلیمان حاکم بدخشان بر حقیقت حال واقف شده بموجب استدعائے محمد حکیم میرزا بر کابل لشکر کشید و از منظر شاه ابوالمعانی فوج آراسته بقصد پیکار روانه گردید و بر کنار آب غور بند هر دو لشکر بهم پیوسته آماده کارزار شدند محمد حکیم میرزا که از زو بغایت تنگ بود در عین جنگ جلوریز خود را بمیرزا سلیمان رسانید شاه ابوالمعانی از مشاهده اینحال سر اسیمه شده و رو بفرار نهاد بدخشان تعاقب کرده در موضع چاریکاران رسیده دشگیر نمودند میرزا سلیمان بعد فتح در کابل رسیده بعضی مجال کابل بامرائے خود جاگیر داد و وصییه رضیه خود را در نکاح محمد حکیم میرزا در آورده معاودت به بدخشان نمود شاه ابوالمعانی را زنجیر کرده نزد میرزا فرستاد از آنجا که سیدزاده حق نعمت فراموش کرده مصد امور ناشایسته شده بود میرزا او را بقصاص خون والده کار و بخلق کشید بیست نه هرگز شنیدم که در عمر خویش که بد مردی سبکی آید به پیش

در بیان ولایت گدومه که از اگوند واله گویند

قبل ازین هیچکس از خواقین اسلام بران دست نیافته بود و سم خیول سلاطین مسلمین دران دیار نرسیده درینولاراجه ولایت حاکم انجانوت شد و هر نراین پسر او پنج ساله قائم مقام گردید رانی در گادتی والده او بسبب خورد سالی پسر حکومت ولایت میکردان عورت در شجاعت و فراست یکتا بود هنگام کارزار مردانه وار کارنامه بظهور رسانیدی و در شگاک شیر را بنجاک پلاک انداختی و بار عام داده امور حکومت باین نیک صورت دادی و در لوازم ملک داری و مراسم سرداری تدابیر صایبه بجا آوردی بیست آن نه یک زن بود دل صدمرد بود در شجاعت و فراست مرد بود

چون صفت آن ولایت بعرض مقدس رسید آصف خان و عبدالمجید و وزیر خان
 برادرش از اولاد شیخ زین الدین خوانی که حضرت امیر تیمور با و اعتقاد تمام داشتند بتیغ
 آن یقین شدند آنها در انولایت رسیده صفوت مصاف آراستند و رانی در گاوتی
 مسلح گشته فیل سواره در معرکه در آمده جنگ مردانه وار نمود و از دست خود تیر و تفنگ
 زده بسیارے را کشت و کارهای نمایان بظهور آورد و بالاخر آصف خان غالب آمده
 فیروز مند گردید و شکر یان رانی اکثرے کشته و خسته گشتند و بقینتہ السیف سرگشته
 باو یہ ہزیمت شدند رانی احوال خویش انچنین دیدہ بزنا داری کہ بجائے فیلبان پیش
 او نشسته بود گفت کہ بنجہر آبدار کار من تمام کن او جواب داد کہ از من بر مخدومہ جرات
 نمیتواند شد آن عورت کہ ہمت مردانہ داشت بزبان آورد کہ مردن بہتہ نیکامی بہ از
 زمین بجا راست این را بگفت و بدست خود بنجہر خو خوار کار خود را تمام ساخت و بالکل
 انولایت بشمشیر ہمت آصف خان و وزیر خان مسخر گشت نقود و اجناس بسیاری کہ از
 حد حصہ و شمار زیادہ باشد بقید ضبط درآمد گویند کہ قلعه چوراگدہ ملو از خزاین و جواہر نفیس
 و اجناس لطیف اندوختہ چندین راہا و رایان بود و سیکس از حکام انجا چیزے اٹلن
 تصرف نکرده بلکہ ہر کدام در ایام حکومت خویش مبلغی بران افزودہ صد و یک صندوق
 اشرفی طلا سسائے زر سفید و نقرہ و طلا و آلات و اقسام ہیائل و متائیل و اصنام طلا و
 دیگر انواع اجناس بیرون از حد حصہ و قیاس و ہزار فیل نامی بقبط درآمد آصف خان ہمہ را
 بتصرف خود در آورده چیزے از انجملہ بدرگاہ والا نفرستاد و از فتح و ظفر انچنین ملک وسیع
 و تصرف این قدر دولت مغرور شد و بنی و زبید آخر کار بدرگاہ والا رسیدہ در ہمہ چہر
 و دیگر مہات مصدر خدمات گشت و آن ولایت بالکل در تصرف اولیائے دولت
 درآمد

در بیان قلعه تعمیر کرا آباد

در سال دہم جلوس الامطابق ۱۲۳۳ھ اساس نہادند ہر روز چہار ہزار اوستاد کار از
 رنگتراش و معمار و آہنگر و بنجار و مزدور کار گزار بگاہ پر داختہ بعرض سی درعہ بر آوردند و بنیاد

ان از آب درگذشت و ارتقاع بشخصت در عهده رسید ه تا سرکنگروه از سنگ تراشیده
 نمودند و این سنگها را بطریق و جلی دادند که از دور بنظر نظار گویان چنان بینماید که تمام قلعه
 از یک پارچه سنگ تراشیده اند و همچنین بنایان چابک دست و خارا تراستان قوی پنجه
 و آهنگران آهنین بازو و بخاران سخت گوش عمارت دل کشای و منزل فرح افزای و دولت خانه
 و الیای ترتیب دادند و نقاشان باریک بین و مصوران صنعت پرداز بیدایع صنایع نیک طولی
 نموده در صورت کارسے نگارخانه چین و گل افزوی گشش بهارین بر روسے کار آوردند
 و در عرض هشت سال قلعه متین و شهرے عظیم که خال رخسار بلاد روسے زمین تواند شد
 صورت تمامیت یافته با کبر آباد موسوم گردید آن بمصر اقبال در وسط ممالک مکر و سد واقع
 است فضلے دل کشایش پہلو بگشش جنت می بہر و اعتدال هوایش از هواسے
 فرودی سبقت می برد و طیت

هوایش دل کشا و روح پرور
 فضایش جان فزا و نسیم گستر

در بیان قتل علی قلیخان بہادر خان

در زمانیکہ بادشاہ غفران پناہ از عراق معاودت فرمودند در جملہ لشکر شاہ طہاسپ کہ
 بکک و امداد و انحضرت تعیین شدہ بود حیدر سلطان و علی قلی و بہادر خان سپارنش تعمیر گشتہ
 بودند حیدر سلطان بعد فتح قندار در وقت عزیمت انحضرت بسمت کابل در انملک
 راہ بزحمت تپ برحمت حق پیوست و علی قلی و بہادر پسران او در رکاب سعادت بودہ
 مصدر خدمات پسندیدہ شدند و خطاب خانہ یافتند بعد رحلت ماو شاہ جنت آرامگا
 چون اورنگ خلافت بجلوس خاقان زمان رونق یافت و ہیومن بقال و دیگر مخالفان
 بد مال مستاصل شدند علی قلی خان بخطاب خان زمانی سرسبز بازی یافت و سر کار سنہیل
 بجاکیر او مقرر گشت مقتضای شجاعت ذاتی بزور شمشیر و قوت مردانگی از سنہیل تا اودہ
 و آنروے آب گنگ بتصرف خود در آورد و بہادر خان برادرسش نیز خدمات نشایتہ
 بجا آورده و کبیل السلطنت و مدار الممالک گردیدہ از انجا کہ خان زمان از سعادت اصلی
 بہرہ و نصیبہ نداشت بنا بر صحبت بد ذاتان کہ خراب ساز اساس دولت و بنیاد سنہیل پایہ
 منزلت است سر تالی از اطاعت بادشاہی و انار بغی و نافرمانی از سر نیز و فامری

که خلافت مرضی مقدس بوده باشد بظهور میرسید از انجمله شایم بیگ نام ساربان پسر
 بوسیلہ حسن صورت و قبول ظاہر در سلک تور چیان بادشاہ غفران پناہ انلاک داشت
 خان زمان باو تعلق و تعلق ظاہر پیاخت بعد رحلت آنحضرت خان زمان اورا بلایست
 و مدارات بجانب خود کشیدہ شیفنگی و آشفتگی بسیار ظاہر ساخت و کار بجائے رسید کہ
 پیش او کورنش و تسلیم کردہ بادشاہ ہم میگفت چون این معنی بعرض مقدس رسید فرمان بفضیح
 نیان صادر گشت کہ ساربان پسر را پرگاہ والا بفرستند بدست باوہ محبت و عشق
 اصلا متنبہ نگشت بلکہ آثار ہستی زیادہ ظاہر میگرد و در نیصورت خاطر مقدس از و منحرف
 گشت و بعد مبالغہ بسیار خان زمان ان پسرک را از پیش خود راند چون خان زمان آرام جان
 نامی لولی در حرم خود داشت و بموجب استدعائے شایم بیگ آن زن نکاحے را باو
 بخشیدہ بود دستے بزیر ران شایم بیگ ماند بعد چند گاہ او نیز آن زنکہ را بعبد الرحمن نامی
 کہ از مخلصانش بودہ و بالولی مذکور تعلق خاطر داشت دادہ بود در نیولا کہ شایم بیگ از خان
 زمان جدا گشت پیش عبد الرحمن مذکور در پرگنہ نہر پور جاگیرش آمدہ روزگار خود
 میگذرانید روزے در حالت مستی از عبد الرحمن طلب لولی مسطور نمود او عذر در میان
 آورد دین باب عفت و تقوی نمودہ عبد الرحمن را مقید ساختہ لولی از خانہ بر آوردہ گرفت
 برادران عبد الرحمن رسیدہ بمقتضائے حمیت جنگ کردہ شایم بیگ را قتل
 رسانیدند چون این خبر بنجان زمان رسید قتل شایم بیگ را باشارہ حضرت بادشاہ
 تصور نمودہ صریح از اطاعت بر تافت از آنجا کہ بقوت شجاعت بر سر افغان غالب
 آمدہ تا ولایت اودہ در تصرف داشت و از روشے کہ پسر سلطان مبارز خان را کہ افغانان
 اورا بشیر شاہ خطاب دادہ سر بشورش برداشتہ بودند شکست دادہ و نیزوز مسد گشت بہ
 مغرور گشتہ علائحہ باغی گردید و بہادر خان برادرش نیز رفتہ باو ملحق شد و این ہردو برادر
 بمصدر شورش و بنا و گردیدہ باعث احتمال در ممالک محروسہ گشتند و حضرت بادشاہ
 چند مرتبہ بنفس نفیس خویش بر سرانہا میرفتند و جنگ در میان می آمد و بواسطت
 امر ساعے بزرگ تقصیرات انان معاف میگشت چون قدر نعمت پروردگی و حق دولت
 رسیدگی نشناختند باوجود بذل عنایات والا پیوستہ مصدر حرکات ناشایستہ
 می شدند و در ممالک محروسہ غلطی انداختند باضرورت آنحضرت باستیصال آن

مخالفان بد مال قصد مصمم کرده از اکبر آباد لیغاف فرموده چند شب در روز قطع راه نموده در حال
 پرگنه بہر قدر ناگہان بر سر مخالفان رسیدہ محاربت سخت روداد آن ہر دو برابر دل بر مرگ
 ہنوادہ جنگ رستمانہ کردند و آن وقت ہنگی پانصد سوار و چند فیل و ظل رایت اقبال بودند
 اما ہزاران لشکر تائیدات آہی ہمراہ بود قضا اورین جنگ اسپ بہادر خان چراغ پا گر دیدہ
 او از خانہ زین بر زمین افتاد بہادران لشکر منصور رسیدہ اورا دستگیر کردہ دست بر گردن
 بستہ کجنورا قدس آوردند آنحضرت فرمودند کہ اسے بہادر خان من در حق تو چہ بد کردہ بودیم
 کہ مصدر این فتنہ و فساد شدی اور سچ جواب نداد بعد سب الفہمین بر زبانش رفت
 کہ اگہ شد علی مال دین اثنا عشر شہباز خان بموجب حکم والالتق اورا از بار سر سبکدوش
 گردانیدہ نظر

سرشکس را ہمان دم زتن باز کرد و دو دام را از تنش ساز کرد
 سرکینہ جو از تن بدہنسا د بنجنبر بہ برید و برگشت شاد
 پس از ساعتی کہ از نوکران خان زمان را گرفتہ آوردند او ظاہر کرد کہ فیل یک دندان
 سرکار بادشاہی خان زمان را کشتہ داد و در معرکہ افتادہ است حکم شد ہر کس کہ سر فیل
 از حرام نمکان بیار دیک اشرفی و ہر کہ ہندوستانی بیار دیک روپیہ انعام یا بدو نصیب
 مردم سر ہائے لشکریان مخالفت را بریدہ می آوردند اشرفی و روپیہ انعام یافتند تا
 آنکہ سرخان زمان آوردند آنحضرت از پشت زین بر زمین آمدہ سر نیاز بہ جدات
 شکر بے نیاز زمین ساگر دند و سران ہر دو حرام نمک را بجانب اکبر آباد
 فرستادند و فتح تا ہما با طرف ممالک محروسہ صادر شد و نمودند از ابتدائے
 سال سویم جلوس والالتقاییت سال یازدہم ظل این ہر دو برابران ماند در مینولاد
 مباوی سال دوازدهم مالک محروسہ از فتنہ و آشوب انہا پاک شد و از شرارت انہا
 عالیان خلاصی یافتند

حق صاحب نمک تبتہ کردن بشکند شخص را سر گردن
 باولی نعمت ار برون اسے گرم چہری بسرنگون اسے